



گوستاو مالر، آثار و شخصیت هنری وی بهمناسبت صدمین سال تولد او

هنری که فقط و فقط بر اساس مستأجی و تازه‌جویی پدید آید، محکوم به فناست. هنری می‌تواند جاودان ماند که معنای عمیق و عواطف پرارزش انسانی را درخود داشته باشد. آنچه که آثار خدایان و بزرگان هنر را جاوید می‌سازد، غنای این آثار در قدرت خلاقه، در عمق احساس و از همه بیشتر در زیبایی هنری است که اصولاً فنا ناپذیر است. پیرایه‌های باصطلاح «جالب» یک اثر هنری، با گذشت زمان بی‌اثر می‌شود، اما استخوان بندی زیبا و استوار آن برجای می‌ماند. بهمین دلیل عظمتی که آثار «گوستاو مالر» را جلوه می‌بخشد، تنها در تازگی‌ها و بدایع کم‌نظیر و جنبه‌مبالغه‌جویی و ماجراجویی آن آثار نیست، بلکه در اینست که این بدایع فنی بازیابی، با روح، با عوامل عمیق و پرمعنی جوش خورده است و واحد موسیقی او را

پدیدآورده است . قدرت آفرینش هنری، احساس عمیق بشری و فهم و درایت فوق العاده اش در موسیقی به اثر او زندگی جاویدان بخشیده است و این زندگی نه تنها با مرگ وی پایان نیافته بلکه تا دنیا دنیاست جاودان خواهد ماند .

برونو والتر

Bruno Walter

بعد از دوره خفقانی که در زندگی هنری اروپا، به علت جنگ دوم جهانی پدیدار شد، دوباره نام گوستاو مالر، به همراه آثار او در محافل هنری و مردم هنرپرور و هنر دوست طنین افکند . کنسرت های مخصوص برای اجرا، آثار وی، تشکیل یافت و هم امسال مراسم صدمین سال تولد او در اتریش و در تمام اروپا و امریکا با تشریفات خاص، برپا گردید .

گوستاو مالر، روز هفتم ژوئیه ۱۸۶۰ در «کالیشت Kalicht» (يك دهكده كوچك اتریشی) در نزدیکی مرز چکسلواکی متولد شد . پدر وی «برنارد مالر» ، مرد نسبتاً فقیری بود که برای امرار معاش خانواده اش بسیار میکوشید و به همین سبب، از راه فروشندگی به تجارت راه برد و ثروتی فراوان بچنگ آورد . برخلاف زنش «ماریا مالر» که تنی رنجور و روحی ظریف و خسته داشت، خود او دارای طبعی خشن بود، ولی زن و فرزندان او را صمیمانه می پرستید . خانواده مالر، صاحب دو ازده فرزند شد که «گوستاو» دومین آنها بود . اندک زمانی پس از تولد وی خانواده او به شهر کوچکی بنام «ایکلندو» در نزدیکی محل تولدش نقل مکان کرد . استعداد موسیقی گوستاو مالر از ایام کودکی درخشان بود . در سن پانزده سالگی پدرش او را به «وین» آورد و وی در کنسرواتوار این شهر تحت نظر استادانی چون «اپشتاین» و «کرن» و «فوک» به تحصیل پیانو، هارمونی و کمپوزیسیون پرداخت . ضمناً به تحصیل در دبیرستان نیز ادامه داد و پس از گرفتن دیپلم، در دانشگاه وین به تحصیل فلسفه و تاریخ موسیقی مشغول شد . در این ایام گوستاو مالر با آنتون بروکنر آشنائی و نزدیکی پیدا کرد و این آشنائی چنان صمیمانه بود که «بروکنر» کار تکمیل يك رپرتوار از سنفنی سوم خود را که برای نواختن با پیانو ساخته شده بود، به این جوان مستعد سپرد .

از همدرسان او در کنسرواتوار میتوان هوگو وولف Hugo Wolf و هانس روت H. Rott و از دوستان جوانی اش شاعر معروف «لپسندر» و دکتر فروبند را نام برد که مکاتبات بعدی آنان با مالر زمینه بیوگرافیها و افکار است که در کتابهای مربوط به او منعکس شده است . از آثار وی در این ایام چیزی در دست نیست همینقدر



پروفسور گاه علوم السالی و مطالعات فرهنگی

میدانیم که چند «لید» ، یک کوآرتت و یک کوئینتت برای پیانو و سازهای زهی و مقداری نقشه و طرح برای ساختن یک اپرا در دست او بوده که فعلاً نشانی از آنها نیست. اولین آثاری که از او باقی مانده، عبارت است از یک اثر سه قطعه‌ای افسانه‌ای و مجموعه غزلهایی که با اسم « آواز شکایت ها » (Das Klagende Lied) مشهور است . پس از پایان کنسرو اتوار و اخذ دیپلم، مسئله بزرگ و مهم تأمین معاش برای گوستاو مالر پیش آمد . از آنجائیکه تیرامید او برای شرکت در مسابقه آهنگ سازان و در بودن جایزه‌ای که وی، قطعه آواز شکایت را برای آن ساخته بود، به سنگ خورد، تصمیم گرفت که راه هنری خود را به رهبری ارکستر به پیوندد . چندسالی با رهبری ارکستر اپراهای کوچک و تعلیم خصوصی شاگردان روزگار گذرانید و در سال ۱۸۸۳ اولین قرارداد نسبتاً بزرگ خود را با اپرای «کاسل» در آلمان منعقد کرد . او در آنجا مجال کافی داشت تا هنر خاص خود را در اجرا، آثار بزرگان نشان دهد و

کم از اطراف زمزمه‌های مساعد و انتقادات مثبت را درباره کار خود براندیزد
سال ۱۸۸۵ به ابرای پراگ و از آنجا به لایپزیک رفت .

در لایپزیک با نواده آهنگساز فقید آلمانی «کارل ماریافون و بر» K. M. V. Weber آشنا شد و از روی طرحهای موجود، چند اثر ناتمام او را پایان داد.
روح عصبی و جسم ناتوان او با شرایط نامساعد لایپزیک سازگاری نداشت
و سلامت او در خطر بود، به این جهت در سال ۱۸۸۸ قرارداد خود را با آن ابرافسوخ
کرد و شهرت فوق العاده اش باعث شد که او را به ریاست ابرای سلطنتی بوداپست
منسوب کنند .

نام و کار «گوستاو مالر» در اندک زمانی، شهرت ابرای بوداپست را جبهانگیر
ساخت . یوهان براهمس که «دون ژوان» اثر موتسارت را به رهبری «مالر» در بوداپست
شنیده بود گفت : « هر که میخواهد دون ژوان را آنطوریکه موتسارت خلق کرده
است بشنود، باید به بوداپست برود . »

«مالر» سال ۱۸۹۱ قبل از سر آمدن قانونی قراردادش با ابرای بوداپست،
بر اثر تغییرات سیاسی ناگزیر از ترک شغل خود گردید و بعنوان رهبر ارکستر به
هامبورگ دعوت شد تا زیر نظر و تحت ریاست بولینی Polini تا سال ۱۸۹۶ در آن
شهر بماند . در آنجا وی هنرمندان و موسیقی دانان درجه یک و خواننده‌های درخشانی
در اختیار داشت که بعدها برخی از آنها را به ابرای سلطنتی وین فرا خواند .

«گوستاو مالر» در طی اقامت خود در هامبورگ با «برونو والتر» (نویسنده
مقدمه) که امروز، بزرگترین رهبر ارکستر جهان است آشنا شد و با وی طرح دوستی
ناگسنتی و جاودانی ریخت . وی در آلمان مذهب خود را تغییر داد و کاتولیک شد،
ضمناً پس از مرگ اولیا، خود که به سال ۱۸۸۹ اتفاق افتاد، سرپرستی ده خواهر و
برادر کوچکش را بعهده گرفت، بزرگترین خواهر او «ژوستین» که بعداً با «آرنولد
روزه» رئیس ارکستر سلطنتی وین ازدواج کرد، خانه و زندگی او را اداره
میکرد .

به سال ۱۸۹۷، افتخار ریاست ابرای سلطنتی وین به گوستاو مالر داده شد
و رؤیای دیرین او صورت تحقق گرفت، «مالر» به آرزویش رسیده بود و شاهد
مقصود را در برداشت . با کار خستگی ناپذیری که وی و همکارانش را تا پای جان، خسته
میکرد چنان برنامه‌هایی اجرا کرد که از آن پس، هرگز گوش و چشم اهل هنر از چنان
لذات معنوی بهره‌مند نشده است . او ابرای وین را که تا آن وقت جنبه یک تفریحگاه
اشرفی داشت به یک نمایشگاه هنری بزرگ مبدل ساخت .

شیوه اجرای او در آثار کلوک، موتسارت، بتهوون و واگنر، بخصوص ابرای
«تریستان و ایزولد» Tristan und Isolde در همه تماشاگرانی که در آن ایام
سعادت دیدن و شنیدن آن آثار را داشته‌اند، تأثیری جاودان گذاشته است .

گروه نخبه‌ای از خوانندگان، نوازندگان و هنرمندان و طراحان باعلاقه و صداقت کامل در خدمت او بودند. جدال او با «سرهم بندیهای هنری» آشتی - ناپذیر بود و بهمین دلیل کم‌کم حسودانی پیدا شدند که از ترقی او رنج میبردند و در راهش سنگ می‌انداختند. اینگونه کارشکنی‌ها طبع حساس او را خسته کرد و سرانجام ناگزیرش ساخت که به سال ۱۹۰۷ صحنه مقدس پیروزیهایش را ترک گوید.

در مورد آفرینش کارهای هنری باید گفت که وی فقط دو ماه در سال برای استراحت در آن وقت آزاد داشت زیرا در بقیه ایام سال به‌وی مهلت انجام چنین کارهایی داده نمی‌شد. وی اکثر تابستانها را تازمان حیات پدر و مادرش در «ایکلدو» و بعداً در کنار دریای آترزه (Attersee) در نزدیکی زالسبورگ میگذرانید. در همین جا بود که سنفنی دوم و سوم خود را بوجود آورد، بعداً دارای ملکی در کنار Wörthersee شد و این مکان برای او، زنیش آلمانا و دو دخترش استراحتگاه دائمی بود. در این جا در طول سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۶ وی سنفنی‌های پنج تاهشت خود را پرداخت.

سال ۱۹۰۷ سال دشواری برای گوستاو مالر بود. تقدیر وی را بیازی گرفت، دختر پنج‌ساله‌اش که اولاد ارشد او بود درگذشت و پزشکان در خود او بیماری قلبی سراغ کردند و از گردشهای طولانی و پیاده‌روی در طبیعت که فوق‌العاده موردعلاقه او بود، بازش داشتند. همچنین کناره‌گیری از اپرای سلطنتی دالخواه او نبود؛ وی آخرین بار در اکتبر ۱۹۰۷ ارکستری را در آن اپرا رهبری کرد. پس از استعفا، وی برای نیویورک «متروپولیتن» قرارداد پرسودی را برای رهبری ارکستر فیلارمونیک نیویورک به او پیشنهاد کرد. «مالر» پذیرفت، زیرا میل داشت که برای بهبود وضع مادی خود در روزگار سالخورده‌گی، با زحمات فعالیت کند ولی باید بختنازه فقط چند صبحی از عمر وی باقی بود و در همین چند صبح بود که با شهرت فراوانی که داشت به مقام رهبری ارکستر فیلارمونیک نیویورک رسید.

در «توبلدوخ»، یعنی مکانی که وی تابستانهایش را میگذرانید اثر بزرگ و جاویدان کورال خود را بنام «غزلی از زمین» (Das Lied von der Erde) وجود آورد. همچنین طرح و نقشه سنفنی دهم را ریخت و سنفنی نهمش را پیاپی رسانید. «مالر» پس از اولین اجرا، سنفنی هشتمش که در مونیخ بر رهبری خود او نواخته شد و با توفیقی بزرگ روبرو گشت، یکبار دیگر به امریکا سفر کرد. در آنجا وضع مزاجی‌اش رو بوخامت گذاشت و او را مجبور به استراحت و بعداً مراجعت به پاریس کرد، زیرا اطباء، فرانسوی عقیده داشتند که می‌توانند با شیوه جدیدی او را بهبود بخشند. ولی همه زحمات ایشان بی‌فایده بود. گوستاو مالر را بنا به تقاضای خود او به وین آوردند و در همین شهر بود که روز هیجدهم ماه مه ۱۹۱۱ چشم از جهان فرو بست.



« گوستاو مالر » در سال ۱۹۱۷

شخصیت هنری و آثار

برای درک شخصیت هنری « مالر » باید زمان و اجتماع و اوضاع تاریخی خاصی را که وی متعلق به آن بود، در نظر گرفت. در زمانی که مالر میزیست، تاریخ بشر دستخوش دگرگونی شد و ناچار پدیده‌های روحی بشر مثل موسیقی و ادبیات ازین دگرگونی بی‌نصیب نماند، خاصه موسیقی که زبان گویای احساس عالی و لطیف انسانی است، خیلی زود تحت تأثیر عوامل خارجی قرار گرفت و آنها را در خود منعکس ساخت. تغییرات بدیهی و قطعی موسیقی که از آغاز قرن کنونی شروع شده

است مسلماً بر اثر مخاطراتی که روح و جسم و معنویات انسانی را تهدید میکند (و در این نیم قرن به منتها درجه خود رسیده است) ارتباط مستقیمی دارد . در آثار گوستاو مالر بخوبی میتوان دریافت که وی از کلیه حواشی و تزئینات موزیک چشم پوشیده و تمام قوای خود را صرف وضوح معنا و مفهوم و ساختمان موزیکی Construction musicale کرده است و برای دست یافتن به این مقصود به زمان و دوره کلاسیک (قبل از « واکنر ») برگشته و توسل جسته است و این خود یکی از خصوصیات « مکتب موسیقی وین » است .

با اینحال نمی توان منکر شد که « مالر » خواه ناخواه روش واکنر را در موسیقی دنبال و تکمیل کرده است . کسانی که در عصر واکنر عقیده داشتند که بسط و تکامل در ارکستراسیون بالاتر از حدود واکنر امکان ندارد و شیوه او را منتهای استادی میدانستند با شنیدن موسیقی مالر به اشتباه خود پی بردند و موسیقی دانان بنام عصر ما که پس از مالر بدنیآ آمده اند (مانند « آرنولد شوپنرک » و « آلبان برک ») او را استاد و الهام بخش خود و مکمل مکتب جدید موسیقی میدانند . زبانی که استادان بزرگ گذشته ، افکار هنرمندان خود را به وسیله آن بیان میکردند برای گفتن تفکرات تازه « مالر » کافی و رسا نبود و اصولاً با آن مغایرت داشت . میبایستی زبان گویا و تازه تری پدید آید که بر آن ترو تیز تر باشد و عمیقتر در اعماق وجود بشر تأثیر کند . جالب است که حتی خود « مالر » هم گاهی تحت تأثیر تخیلات عمیق هنری خود قرار میگرفت و بهمین دلیل از ابتدا میکوشید که در مقابل اینگونه تأثرات ، وسیله دفاعی ، یک سپر و یک مرهم بیابد تا دردی را که می بایستی بدیگران انتقال دهد ، تسکین بخشد . بزرگترین خدمتی که او در مورد موسیقی مذهبی انجام داد این بود که آواز مقدس عید روح - القدس را بنام Veni Creator Spiritus با آدراک فیلسوفانه ای در آمیخت و ، تا جاویدترین اثر ادبی آلمان یعنی صحنه آخر نمایش « فاوست » اثر گوته پیوند داد و هر دو را از نو زنده ساخت .

محور احساس و افکار « مالر » بسیار رنگین و وسیع است و بهمین جهت دریافت موسیقی او برای کسانی که احساساتی محدود و محدود دارند در آغاز کار ، خالی از اشکال نیست . در آثار او انتقاد صریح و عمیق با پاکی و سادگی کودکانه و نیز با ایمانی بی تزلزل توأم است و اعتماد بنفس ذاتی او دوشادوش این احساسات متضاد در بیان روشن و زیبایی افکار باری اش میکنند .

خصوصیات تغییر ناپذیر هنری او در همان نخستین آثارش نیز ظاهر میشوند : لحن محلی ، ریتم مارش و اختلاط مشخص « ماژور » و « مینور » ، در آثار او بارزو مشخص است ، علاوه بر این استفاده از تونالیته های اولیه و گامهای کلیسایی مانند Phrygisch نیز از مشخصات « مالر » است . بخصوص چون « مالر » مطالب و افکار تازه ای داشت که برای بیان آنها میبایستی از قالبهای تازه استفاده کند ، مجبور بود

که لهجه و لحن خود را ساده تر برگزیند ، و چون بسط و توضیح در موسیقی ، بدرجه عالی رسیده بود ، تم اصلی میبایستی کوتاه و ساده باشد تا فهم موسیقی او را دشوار نکند .

یکی دیگر از مشخصات «مالر» تبجر او در ترکیب بندی و رنگ آمیزی آهنگها و غزلهای محلی «Volks lied» است که در هیچیک از نغمه بردازان اتریشی و آلمانی معاصر دیده نمی شود . او در سرودن این نوع آهنگها فوق العاده مقتدر بود و آثار وی در این زمینه با وجود کمال فنی تأثیری همانند یک آهنگ ساده و بی آرایش محلی دارند . وی از این عناصر زیبا در سنفنی هایش نیز استفاده بسیار کرده است . بکار بردن ریتم مارش در موسیقی «مالر» شاید دال بر روح قوی و طبع مسلط وی باشد . میدانید که مارش گویای نیرو ، قدرت عمل و استطاعت فوق بشری است چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی ، و شاید این تمایل به ریتم منظم و قوی مارش از گستاخی فطری او که قدرت بیان داشتن و عرضه کردن افکار تازه را به او داده بود ، سرچشمه میگردد . شاید تا اندازه ای هم بتوانیم که این مطلب را به ماجراهای روزگار کودکی او نسبت دهیم زیرا منزلت در نزدیکی محل تمرین های نظامی سربازان امپراطوری قرار داشت و در آن ایام بکرات ، علاقمندان به آهنگهای زیبا و مؤثر نظامی گوش میداد .

رابطه عمیقی «مالر» را به «شوبرت» میبینند ، نه تنها در مورد سنفنی های او ، بلکه در زمینه لید سازی . در آثار «مالر» هم مانند کارهای «شوبرت» خلوص احساسات و طبیعی بودن بیان موسیقی ، با قدرت و اطمینان مسحور کننده ای بهم می پیوندد . اکثر لید های مالر روی مجموعه اشعار «آرنیم» و «برتانو» ساخته و بهمراهی ارکستر نواخته شده است . از معروفترین آنها مجموعه « نای سحر آمیز کودک Des Kuaben Wunder horn » است . تمایل کوستا و مالر به این اشعار بسبب معنای بلند و بیان ساده آنها بود و باید گفت که کمتر شاعری از چنین موهبت بزرگی برخوردار شده است .

سیر تکامل هنری در «مالر» نیز از « درون نگری » به « برون نگری » انجامیده است . «مالر» این دوره را بسرعت در نور دید . مسلماً هر فرد آدمی و بخصوص هنرمند در بند وقایع و حوادثی است که بر او میگذرد . «مالر» چنین وقایعی را در سنفنی اول و در مجموعه « غزلهای سوار جوان » (۸۸-۱۸۸۴) نقل کرده است و اکثر این وقایع شامل یک ماجرای دردناک عشقی و مضامین آنست که در قالب آواز های محلی و بیانات ساده ریخته شده است . در سنفنی اول ، «مالر» غزل « امروز صبح .. هنگامی که از کشتزار میگذشتم » تم اساسی موومان اول را تشکیل میدهد و شرح حال یک جوان دهاتی بی غم و خوشحال است که سراغ کار خود میرود ، در حالیکه غزل چهارم این سنفنی بنام « در خیابان ، نارونی سایه افکنده بود » دردناک و غم انگیز است . و سرانجام ، در قسمت آخر این سنفنی تصمیم و جرأت آدمی در مقابل



محل کار «گوستاو مالر» در کنار Attersee

نیروی کوبندهٔ تقدیر، سر بلند می‌کند و موفق به آدام گردن درد ها و گذرانیدن مضطرات میشود.

در سنفنی های دوم تا چهارم او ارتباط محکمی با « نای سحر آمیز کودک » محسوس است. در « موومان » دوم و سوم سنفنی ۲، علاوه بر ارکستراسیون « بتهوون وار » صوت آدمی به زبان موسیقی کمک می‌کند. يك صدای « متوسپرانو » آوای غم انگیز و مؤثر « برتوه‌ای نخستین Urlicht » را میخواند. در آواز آخرین بنام « قلب من تو هم قیام خواهی کرد » اطمینان به بقای معنوی جهان، به منتهای قدرت خود می‌رسد.

نیروی خلاقه سنفنی سوم، از طبیعت الهام گرفته است. هر چند « مالر » به هر يك از موومان‌های این سنفنی نامی جداگانه داده بود اما بعد مجبور شد که آنها را حذف کند زیرا این توضیحات بجای آسان کردن فهم موسیقی وی، به آن آسیب رسانید. موسیقی « مالر » را باید بدون تفسیر دریافت و تنها از لحاظ هنری بدان

نگاه کرد نه توأم با توضیحات ادبی ؛ چهارمین سنفنی او نیز با سومین، بستگی دارد؛ زیرا علاوه بر این که تم های مختلف ، این دو سنفنی را بهم مربوط می کنند، قسمت آواز آخرین آن بنام « ما از موهبات آسمانی لذت می بریم » در اصل جزئی از موومان سوم سنفنی ۳ بوده و « آنچه کودکی برای من تعریف می کند » نام داشته است . این چهار سنفنی که برلود اول آثار « مالر » را تشکیل میدهند از نظر کلی فوق العاده بهم شبیه هستند و اندک وجه مشترکی با آثار موتسارت دارند .

با وجود این که « سنفنی پنجم » فقط دو سال پس از پایان سنفنی ۴ ساخته شده است در آن تغییرات محسوس و مؤثری دیده میشود . مالر در این اثر ، و همچنین در دو سنفنی بعدی خود از پیوستن لغت و شعر به موسیقی چشم پوشی میکند و اثری کامل تر و بسیط تر با تکیه به عوامل و عناصر موسیقی می آفریند . اما همانطور که بتهوون بزرگ گفته است : « موسیقی الهام بزرگی است که برتر از هر عقل و فلسفه ای قرار دارد » . بیان موسیقی « مالر » در این آثار با فلسفه ای عالی و بزرگ توأم است . تغییر روش کار او نه تنها در زمینه Instrumentation است ، بلکه افکار وی نیز ، بطور وضوح در این آثار تشریح شده است . « مالر » به برجسته کردن و جلوه دادن مطالب و افکار اصلی هر موومان توجه بیشتری نموده است . بعد از این سنفنی « مالر » از فن کنترپونن که در سنفنی چهارم به اختصار از آن استفاده کرده بود ، بیشتر بهره میجوید و در سنفنی نهم آن را بعد اعلای تکامل میرساند . یکی از مشخصات هر هنرمند بزرگ درک پیش رس او در مسائلی است که معمولاً بر یکی دو نسل بعد معلوم میگردد . « مالر » در سنفنی چهارم خود بنام « سنفنی تراژیک » که در سال ۱۹۰۴ بوجود آمد از مصائبی سخن میگوید که ده سال بعد یعنی در ۱۹۱۴ بصورت بلای جنگ بر سر آرمین آمد . تسلط عجیب او به فورم های موسیقی پیش از همه در فینال این سنفنی بچشم میخورد که با وجود طول غیر عادی خود (۸۲۲ تاکت که اجراء آن نیم ساعت طول می کشد) حتی يك نکته كوچك خالی از عمق و معنا ندارد و کمتر نظیر این اثر در تاریخ موسیقی دیده شده است .

همانطوری که سنفنی سوم گوهای ارتباط عمیق او با طبیعت است ، سنفنی هفتم نیز این بستگی را تأیید می کند . موومان اول به فورم يك سنات است ، با مقدمه آرامی Einleitung شروع میشود و ذهن را برای تم اصلی آماده میکند و بعد به الگرو منتهی میشود . در موومانهای دوم و سوم و اسپین تأثیر مکتب « رمانتیک » محسوس است و لطف و ظرافتی سحر آمیز و شاعرانه اتمسفر موسیقی را پر می کند . در روند فینال ، مجدداً آنچه که « مالر » در مورد مکافات بشر پیش بینی کرده بود و تا با امروز هم همراه در آتش نگهداشته است ، احساس میشود . میتوان گفت که در میان آثار او Instrumentation این اثر از همه کار دیده تر و مثبت تر است .

در سنفونی هشتم ، دوباره « مالر » شعر متوسل میشود و بنظر خود او این



سنفنی بزرگترین اثری است که خلق کرده و حقیقتاً هم نمیتوان تأثیر معجز آسا و گیرنده آن را بشرطی که اجراء آن صحیح و دقیق باشد منکر شد. «مالر» در اینجا قدرت فنی موزیکال خود را بخدمت آرمانهای بشری گذاشته است. در موومان اول بطوری که ذکر شد، آواز مذهبی است و موومان دوم شامل آخرین سن از «فاوست» اثر کوته است. ضربات شدید تقدیر پس از اتمام این سنفنی به مالر وارد آمد: مرگ طفلش، کناره گیری از ابرای سلطنتی وین و کسالت خود او. از نظر سبک، این دواثر که در دوره های کوتاهی بین سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۱ خلق شدند از کلیه آثار دیگر وی متفاوتند. نخستین قطعه از این دو اثر

«غزلی از زمین Das Lied von der Erde» است که امروز از مشهورترین آثار اوست. در اینجا هم کلام و شعر را بافتن به دنیای موسیقی را آسان تر می کند. ایندفعه اشعار، از مجموعه های کهن چینی انتخاب شده و در آنها وداع از زمین بالحنی مؤثر بیان گردیده است. در بعضی قطعات این اثر، موسیقی ظرافت و نرمی يك قطعه موسیقی مجلسی را پیدا می کند.

در سنفنی نهم، در بچه های احساسی تازه بر ما کشوده میشود. بشر دیگر آن موجود بیچاره که دست بسته در قید و بند تقدیر است، نیست، او مافوق همه عادیات قرار گرفته و فقط شاهد گذران آنهاست. این اندیشه جدید و غیر عادی او مستلزم قالبی تازه و عجیب بود. دو موومان خارجی (اول و آخر) که «تمپوی» آنها فوق العاده آرام است تضاد عجیبی نسبت به دو موومان متحرک و پر جنبش وسط (دوم و سوم) دارند، قدرت فلسفی این اثر آنقدر زیاد است که شنونده را بدنبال خود در کشمکشها می برد و با آرامشها، صفا می بخشد.

«گوستاومالر» در حین کار روی سنفنی دهمش، دنیا را بدرود گفت، تنها موومان موجود این سنفنی، فوق العاده بسیط و در حکم يك اثر هنری کامل است که در «تمپوی» آداجیو نوشته شده. این موومان و موومان اول سنفنی نهم از زیباترین آثار آثاری است که اصولاً در زمینه موسیقی بوجود آمده است و شنیدن آن تأثیر عمیقی در هر شنونده ایجاد می کند و آن تأثیر از آنروست که چنین اثر فناپذیری ناتمام مانده است.

اقتباس و نوشته: ژاله گوهری